

شالیا شد رفوزه!

نگاهی به

مجموعه‌ی چهار جلدی شالی و داداشی - سروده‌ی رودابه حمزه‌ای

انسیه موسویان



نام کتاب: مجموعه شعر چهار جلدی شالی و داداشی
 نویسنده: رودابه حمزه‌ای
 تصویرگران: خواهران حمزه‌ای
 ناشر: راه ابریشم، ۱۳۸۹
 شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شکل و با این حد از تأثیر و گیرایی و قوت یافت نمی‌شوند. وجود همین ویژگی‌ها در شعر سبب شده است که در دهه‌های اخیر و هم‌زمان با رشد و پیشرفت ادبیات کودک در کشورمان، چاپ و انتشار کتاب‌های شعر در موضوعات گوناگون و به اشکال مختلف برای این دسته از مخاطبان مورد توجه ویژه قرار گیرد. در این میان داستان‌های منظوم (شعر - قصه) یکی از قالب‌هایی است که همواره مورد استقبال شاعران و مخاطبان بوده است.

عده‌ای از شاعران مطرح و شناخته شده‌ی کودک و نوجوان داستان‌های معروف ادبیات را به شکل منظوم بازنویسی کرده‌اند (نظیر داستان‌های کلیله و دمنه و مرزبان نامه و...) برخی حکایات و قصه‌های مذهبی را به شعر در آورده‌اند و بعضی نیز با آگاهی از تأثیر بی‌چون و چرای شعر در مقایسه با سایر قالب‌های ادبی، داستان‌هایی از زندگی روزانه و حوادث و اتفاق‌های معمولی را به صورت شعر روانه‌ی بازار کرده‌اند.

چه انتظاری از شعر کودک داریم؟ چرا برای کودکان شعر می‌گوییم؟ چرا کودکان ما از دوران خردسالی و پیش دبستان تا نوجوانی و جوانی در کنار داستان و متون علمی و تاریخی و... به شعر هم نیاز دارند و نسبت به آن واکنش نشان داده و ابراز علاقه می‌کنند؟

پاسخ این سوالات و دهها سؤال دیگر نظیر این بدون شک در قدرت شگفت‌انگیز شعر به عنوان یک ژانر قدرتمند ادبی در تسخیر احساسات و عواطف مخاطب و سپس به عنوان یک ابزار مؤثر و قوی در امر آموزش و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان نهفته است.

این تأثیر شگرف و منحصر به فرد شعرا تباط محکمی دارد با عناصر و امکانات موجود در این ژانر. مؤلفه‌های زیبایی‌شناسانه‌ی چون موسیقی و ریتم، قافیه، تصاویر خیال‌انگیز شاعرانه، آرایه‌ها و صناعات ادبی و نیز عنصر احساس و عاطفه. ویژگی‌هایی که در سایر قالب‌های ادبی یا وجود ندارند و یا به این

شالی به مادرش گفت:
 یه جا نماز بپاریم
 یه تسییح و یه مهر هم
 واسه داداش بذاریم ...



پیرامون این کتابها مطرح کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم. رودابه حمزه‌ای در میان شاعران کودک و نوجوان چهره‌ی شناخته شده‌ای است. پیش از این کتاب‌هایی با عنوان: از انار تا خدا-توپ آسمون- خیال صورتی - جوجه جان - کلبه‌ی کوچک شاپرک‌ها و... را از او خوانده‌ایم.

او در کتاب‌های جدیدش با عنوانین: «به به به چه عالی، نماز می‌خونه شالی» - به به به چه عالی، چادری داره شالی «به به به چه عالی، روزه گرفته شالی» و به به به چه عالی، نذری آورده شالی «قصه دارد تا کودکان گروه سنی الف و ب را با ارزش‌ها و مفاهیم مذهبی چون نذر، حجاب، روزه و نماز آشنا کند.

بدیهی است که در فرهنگ ما ضرورت آموزش مفاهیم دینی به کودکان از همان سنین اولیه خردسالی، احساس می‌شود و شکی در آن نیست. اما باید دید شاعر در مجموعه‌ی مورد بحث تا چه حد توانسته به این هدف دست یابد؟

شخصیت‌های اصلی این قصه‌ها یک خواهر و برادر به نام‌های شالی و شالیا هستند که البته به جز در همین چند کتاب، کودک در جای دیگری با آن‌ها آشنا نشده و هیچ ذهنیت و شناختی نسبت به آن‌ها ندارد.

در متن کتاب هم چیز قابل توجهی درباره‌ی آن‌ها نمی‌توان یافت. اما از تصاویر کتاب می‌توان حدس زد که شالی دختر است. حدود ۸_۷ سال سن دارد و شالیا برادر کوچک او ۲ یا سه ساله است. این، همه‌ی اطلاعاتی است که مخاطب درباره‌ی دو شخصیت قصه‌ها کسب می‌کند. در حقیقت بر خلاف شخصیت‌های معروف و شناخته شده‌ی ادبیات کودک مثل حسنی، نخودی، حسنک، نقلی یا... ما در این جا با دو شخصیت بی‌هویت مواجه هستیم. این مشکل البته تنها خاص این کتاب‌ها نیست. بلکه در بسیاری از کتاب‌های شعر مجموعه و چند جلدی که این روزها چاپ و منتشر می‌شوند با چنین شخصیت‌هایی روبه رو هستیم. بدیهی است که نباید از کودک انتظار داشته باشیم در مواجهه با این کاراکترها با آن‌ها احساس همذات پنداری کند و تأثیر عمیقی از رفتار و کردار آن‌ها بگیرد. (مقایسه کنید با شخصیت‌های قصه‌های معروفی چون توی ده شلمرود، حسنی تک و تنها بود و یا نظایر آن که سال‌های سال است مورد توجه مخاطبین هستند)

از این نکته که بگذریم خوب است به سراغ سروده‌های کتاب برویم.

از میان اهدافی که برای شعر برشمردیم ظاهراً در این مجموعه «آموزش» هدف اصلی است. آموزش مفاهیمی چون نذر، نماز، روزه و حجاب.

در کتاب اول ماجرا از آن‌جا آغاز می‌شود که مادر و شالی سرگرم کار خودشان هستند، شالیا ناگهان داخل حوض آب می‌پرد، او را از حوض بیرون می‌آورند. شالی مشغول نوشتن تکالیفش است اما شالیا او را اذیت می‌کند دفتر و کتاب‌هایش را پاره می‌کند و نمی‌گذارد درس بخواند. شالی که از دست او عصبانی است گریه می‌کند. اما مادر می‌گوید تو باید او را ببخشی چون کوچک است. بعد چادری را برای شالی دوخته است به او

در قصه‌های منظوم به کارگیری برخی از عناصر مثل وزن و قافیه و تخیل از شعر، در کنار عناصری چون روایت، توصیف، صحنه‌پردازی و... از داستان، به گیرایی و جذابیت کتاب می‌افزاید و تأثیر بیشتری بر اندیشه و احساس مخاطب باقی می‌گذارد. به شرط آن که همه‌ی این عناصر بجا و مناسب استفاده شوند و عناصر اثر دارای توازن و تعادل باشند. به عنوان مثال اگر گوینده درگیر و دار قواعد وزن و تنگنای قافیه گرفتار شود و برای رعایت آن به ناچار از کلمات نامناسب یا جملات ناسلیس استفاده کند از هدف خود دور خواهد شد. همچنین در این گونه آثار باید عناصر داستان نیز بجا و با دقت و تأمل بسیار به کار گرفته شوند.

نگاهی به سیل عظیم کتاب‌های منظوم که این روزها به صورت سری یا مجموعه‌های چند جلدی وارد بازار نشر می‌شوند نشان می‌دهد که متأسفانه سراینده‌گان این مجموعه‌ها در اکثریت قریب به اتفاق این کتاب‌ها دچار معضل سفارشی نویسی شده‌اند و در این میان آنچه به کلی فراموش شده است مخاطب بی‌گناه و معصومی است که قرار است این کتاب‌ها را بخواند و احیاناً لذت ببرد یا بیاموزد.

معضلی که در سطور فوق بدان اشاره کردیم خود بحثی مفصل و طولانی را می‌طلبد که در این مقاله نمی‌گنجد. اما با این مقدمه‌ی کوتاه به سراغ مجموعه ۴ جلدی قصه‌های منظوم ماجراهای شالی و داداشی سروده‌ی رودابه حمزه‌ای می‌رویم و نگاهی می‌اندازیم به سروده‌های این کتاب‌ها.

قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره کنم که متأسفانه این مجموعه‌ی ۴ جلدی آن قدر ضعیف است که شاید واقعاً ارزش نقد کردن نداشته باشد، اما به خاطر ارزش و اهمیت نام شاعر که در شعر کودک از چهره‌های مطرح است و نیز شیوع و گسترش چاپ و انتشار مجموعه‌های این چنینی در این روزها، نکاتی را



بابا می گه خداوند
تو قلب شالی خونه
به خاطر همین هم
شالی-نماز می خونه

نشان می دهد. شب، پدر با دیدن شالی و چادرش خوشحال شده
و او را می بوسد و می گوید: دخترم چه خوشگل و ملوسه.
تمام آموزشی که شاعر قصد داشته در این کتاب به مخاطب
بدهد در سه بند آخر کتاب خلاصه می شود:

بین برات چی دوختم؟
یه چادر گل گلی
بینمش مادر جون
چه چادر خوشگلی!

شب که بابا میادش
از سر کار به خونه
می بینه که یه چادر
رو سر شالی خونه

بابا می گه دخترم
چه خوشگل و ملوسه
زود بغلش می کنه
صورتشو می بوسه

از زبان نه چندان سلیس و عبارتهای سست کتاب که
بگذریم، گاه برخی از ابیات جنبه‌ی بد آموزی دارند. به عنوان
مثال دعوا و درگیرهای کودکانه بین همه‌ی خواهر و برادرها
وجود دارد و یک امر طبیعی است. اما به این ابیات بنگرید:

مادر بیا بگیرش
مشقامو پاره کرده
داداشی بی ادب
من رو بیچاره کرده!

این داداشی شیطون
بچه که نیست، آتیشه
با این کاری که کرده
باید که تنبیه بشه!

علاوه بر این، پاره کردن دفتر شالی در حضور خود او توسط
برادر کوچکش، آن گونه که در تصویر آمده، نمی تواند دلیلی جز
بی عرضگی شالی داشته باشد.

(صص ۷ و ۸)

ضعف تألیف نیز از دیگر مشکلات این سروده‌هاست. به
عنوان مثال این بند را ببینید:

شب که بابا میادش
از سر کار به خونه
می بینه که یه چادر
رو سر شالی خونه

(ص ۱۱)

قرار است کودک گروه سنی الف و ب از طریق خواندن شعر،
زبان بیاموزد، با اصول و قواعد صحیح زبان آشنا شود و دایره‌ی

که امیدواریم با این ابیات، کودک بتواند به ارزش و اهمیت
نکته‌ی آموزشی بی براد!

یکی از مشکلات بزرگ این قصه و قصه‌های دیگر این
مجموعه‌ی ۴ جلدی، عدم ارتباط روایی میان حوادث داستان
است. در همین کتاب، داستان از آنجا آغاز می شود که شالی در
خیاط است. مادر در ایوان و ناگهان صدای خنده و شالاپ شلوب
به گوش می رسد. معلوم می شود که داداش کوچولو در حوض
آب پریده. در صحنه‌ی بعد که هیچ ارتباطی به این اتفاق ندارد
مادر دارد برای شالی چادر می دوزد بدون آنکه در حوض پریدن
شالیا به چیزی ختم شود. هیچ پیوند و اتصال معنایی میان این
حوادث وجود ندارد. به گونه‌ای که اگر ۴ صفحه‌ی نخست کتاب
را حذف کنیم، آب از آب تکان نمی خورد. در داستان‌های دیگر
این مجموعه نیز همین مشکل به چشم می خورد که در جای
خود بدان اشاره خواهیم کرد.

در صفحه‌ی بعد می خوانیم:

شالی تمیز و خوشگل
مشقاشومی نویسه
داداشی هم کنارش
از خنده رفته ریشه

(ص ۶)

«از خنده ریشه رفتن» یک خنده‌ی معمولی و ساده نیست.
و حتماً باید دلیلی برای آن وجود داشته باشد. مادر خیاطی می کند
و شالی هم مشق می نویسد و برادر کوچک هم به ریشه می رود!
همین طور بی دلیل که بچه ریشه نمی رود!

بابا می گه دخترم -
چه خوشگل و ملوسه
زود بغل اش می کنه
صورتشو می بوسه



به عنوان جایزه شیرینی خریده است. در این داستان نیز، شاعر به گمان اینکه نیازی به نقل همه‌ی ماجراها و اتفاقات نیست و احیاناً کودک گروه سنی الف می‌تواند بخش‌های محذوف را حدس بزند، از «تلخیص» استفاده کرده است. حال آنکه استفاده از این تکنیک به جای زیباتر کردن داستان، مخاطب را دچار سرگردانی ابهام در درک معنا کرده است. به عنوان مثال در ابتدای داستان، سحر است. شالی بیدار می‌شود و با پدر و مادرش غذا می‌خورد. بلافاصله در بند بعدی می‌خوانیم:

شالی یادش رفته که -
نیت روزه کرده
واسه خودش یه عالم
نون و پنیر آورده

خوب شد که یادم افتاد
داشتم غذا می‌خوردم
نون و پنیر و چایی
با شالیا می‌خوردم

(ص ۵)

یعنی صبح فردا است. در حالی که در شعر هیچ نشانه‌ای از فردا شدن نمی‌بینیم. این پرش ناگهانی در زمان داستان ممکن است برای بزرگسال قابل درک باشد، اما قطعاً کودک را دچار مشکل خواهد کرد.

شاعر آن قدر درگیر جور کردن وزن و قافیه است که گاهی برخی چیزها یادش می‌رود و همین امر، باورپذیری و واقع‌نمایی داستان را دچار خدشه می‌کند. مثلاً در همین داستان، همه‌ی شواهد و حوادث نشان می‌دهند که تابستان است: شالیا دارد لف لف هندوانه می‌خورد. همه روزه هستند و تشنه‌شان شده. از جمله شالی. اما در بند بعد می‌خوانیم که شالی در راه مدرسه، دختر فقیر گل فروش را می‌بیند. شاعر فراموش کرده که فصل تابستان است و مدرسه‌ها تعطیل‌اند. همین طور در این بند می‌خوانیم:

مادر می‌گه: شالیا!
کی به تو هندونه داد؟
انقده لف لف نخور
بچه دلش آب افتاد!

(ص ۶)

آدم روزه دار، با دیدن کسی که هندوانه می‌خورد معمولاً «دهنش» آب می‌افتد نه «دلش»!

و بالاخره شاعر در پایان این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

درست تا وقت افطار
شالی گرفته روزه

واژگانی‌اش افزایش یابد، نه اینکه غلط یاد بگیرد. پس وظیفه‌ی شاعر این است که حتی اگر به زبان محاوره و با کلمات شکسته می‌نویسد، اصول درست نویسی را رعایت کند. «میادش» در بند فوق، چه صیغه‌ای از فعل است؟! و چه ضرورتی جز رعایت وزن شاعر را واداشته که این گونه بنویسد؟!

کتاب دوم درباره‌ی روزه است. نصف شب شالی با بوی گلاب!! از خواب بیدار می‌شود (معمولاً در ماه رمضان، هنگام افطار بوی گلاب به مشام می‌رسد نه سحر!). پدر و مادرش را می‌بیند که دارند غذا می‌خورند. ناراحت می‌شود و می‌گوید:

غذاهای خوشمزه
بدون ما می‌خورید؟!!

مادر می‌گوید بفرما سحری حاضره. اما شالی که انگار با روزه آشنایی دارد می‌پرسد:
اگر روزه بگیرم
از گشنگی نمی‌رم؟!
مادر جواب می‌دهد: نه. کسی تا حالا از گشنگی نمرده.
هرکی حالش بد شده
فوری روزه شو خورده

شالی روزه می‌گیرد و مهربان و خوش رفتار می‌شود. او در راه دختر فقیری را می‌بیند و درد او (گرسنگی و تشنگی) را می‌فهمد و برایش دعا می‌کند. برادر کوچک که گویی جز مزاحمت و اذیت و آزار شالی نقش دیگری ندارد جلوی او لف لف هندوانه می‌خورد و دل شالی را آب می‌کند. بالاخره افطار می‌شود. پدر برای شالی



بابا خریده سبزی
برای پختن آش
داره نگاه می کنه
با شادی به بچه هاش

شالی شده برنده
شالیا شد رفوزه!
(ص ۱۲)

آیا برای آموزش یا تبلیغ یک مفهوم دینی این شیوهی نتیجه گیری، شیوهی صحیحی است؟ چرا شالیا که یکی دو سال بیشتر سن ندارد و اصلاً روزه بر او واجب نیست باید به خاطر روزه نگرفتن رفوزه شود؟! عبارتهای سست که به خاطر تنگنای وزن و قافیه شاعر دچار آن شده در این کتاب هم مشاهده می شود. به عنوان مثال به ترکیب «سر زبون» در بند زیر توجه کنید که به جای «سر و زبون» به کار رفته:

مادر می گه دخترم!
قربون سر زبونت
سحری مون حاضره
بفرما نوش جونت!
(ص ۳)

با اینکه کوچولوئه

مادر جواب می ده که:
شالی گل و گلابه
چون که نماز بلد نیست
دلیم براش کبابه!

(ص ۳)

هم چنین کلمه‌ی «سحری» را به ضرورت وزن باید کشیده خواند که زیبا نیست. در بند زیر هم باید کلمه‌ی «همه» را به ضرورت وزن کشیده خواند که اصلاً زیبا نیست، ضمن اینکه بر روی ه آخر در «همه» تشدید گذاشته شده!

شالی نشسته غمگین
خدا خدا می کنه
توی دلش برای
همه دعا می کنه
(ص ۹)

جالب است که پدر وضو گرفتن را به شالی که یک دختر است، آموزش می دهد! حال آنکه شیوهی وضوی گرفتن زنان و مردان با هم متفاوت است. احتمالاً از آنجا که امکان نشان دادن تصویر مادر در حال وضو گرفتن وجود نداشته، شاعر این تصمیم را گرفته که دلیل موجهی نیست و می شد به جای مادر تصویر شالی را نشان داد.

در هر صورت، شالی کنار پدر و مادر به نماز می ایستد. البته قبل از آن:

مادر نماز خوندم
درست به شالی یاد داد!
(ص ۵)

هر دو نماز شون رو
با هم شروع می کردن
با هم قنوت می گفتن
با هم رکوع می کردن!
(ص ۶)

گاه شاعر فراموش می کند که شالیا کودک است و از زبان او چنین عبارتهای بزرگسالانه‌ای را بیان می کند:

شالی می گه مادر جون
بذار که راحت باشه
یه آدم روزه دار
باید با طاقت باشه!
(ص ۷)

در کتاب بعدی قرار است کودک با نماز آشنا شود. شالی دلش می خواهد مثل مامان و بابا نماز بخواند:

بابا به مادر می گه:
شالی گل خوشبوئه
می خواد نماز بخونه

ناروانی بیت اولی که آورده شده، در یک خوانش گذری هم کاملاً محسوس است. حذف نشانه‌ی مفعولی «را» به خاطر رعایت وزن، جمله را هم از نظر روانی و زیبایی و هم از نظر

آمده است. حال آنکه باید «خود رو» به صورت «خودشو» یا «خودش رو» می‌آمد که البته در وزن نمی‌گنجید.

اشکالات وزن و قافیه‌ای در این مجموعه هم وجود دارد که نشان از کم دقتی و سهل انگاری شاعر دارد و البته از شاعری چون رودابه حمزه‌ای بعید به نظر می‌رسد که در سر هم کردن چند جمله‌ی موزون و مقفا به این شکل دچار مشکل شود:

داداش کوچولو خوشحال
دستاشو برد توی آب
می‌خواست وضو بگیره
اما شولوپ و شالاپ!
(ص ۴)

(هم قافیه شدن کلمات: آب و شالاپ!)

داداش شیطون بلا
به مهرشون دست می‌زد
با این کاراش حواس
اون دو تا رو پرت می‌کرد!
(ص ۶)

که باید کلمات «دست و پرت» را به شکل «دس و پر» خواند تا وزن درست شود.
همچنین کلمه‌ی «گرم» در بیت زیر باید به شکل «گر» خوانده شود:

داداشی سرش گرم شده
نمی‌گیره بهونه
(ص ۹)

داستان بعدی درباره‌ی نذری دادن و نذر کردن است. مادر آش نذری درست کرده و شالی برای همسایه‌ها می‌برد. البته معلوم نیست برای چه حاجتی نذر کرده که حالا دارد نذرش را ادا می‌کند؟! یکی از همسایه‌ها می‌گوید من هم حاجت دارم و اگر حاجتم را بگیرم نذر می‌کنم. حالا داداشی مریض می‌شود و شالی نذر می‌کند. فردا که حال داداشی خوب می‌شود شالی نذرش را ادا می‌کند. نذر او آزاد کردن پرنده از قفس است.

داستان فوق اگرچه کمی نسبت به سه داستان قبلی از نظر چفت و بست داستان و و شیوه‌ی روایت و سوژه بهتر است، اما متأسفانه ضعف‌ها و سستی‌های زبانی و شعری در این داستان هم مشاهده می‌شود. جمله‌های نه چندان دلچسبی مثل:

به خاطر نذرمن
باید که بخشش کنیم
بین در و همسایه
این آش رو بخشش کنیم!



مادر می‌گه: بخشش
کوچولوته داداشی
چون کوچیکه، نباید
از اون ناراحت باشی

معنایی دچار مشکل کرده است. نمی‌دانم فعلی با عنوان «رکوع کردن» داریم یا نه؟ گمان می‌کنم فعل صحیح، «به رکوع رفتن» باشد. پس باز هم تنگنای قافیه و ردیف، شاعر را اسیر کرده و او ناگزیر از آموزش زبانی غلط به کودک شده است. به جز این‌ها شاعر تلاش کرده مطالب دیگری درباره‌ی نماز را هم به کودک آموزش بدهد. از جمله اینکه:

پدر نماز خود را
کمی بلند می‌خونه
(ص ۹)

و نیز:

بابا می‌گه: خانم‌ها
پشت سر آقاییون!

همچنین ارزش و اهمیت نماز جماعت:

نماز دسته جمعی
وای که چه کیفی داره!
(ص ۱۰)

خوب است شاعر تکلیفش را با زبان شعر مشخص کند و اگر از ابتدا قصد دارد به زبان شکسته شعر بگوید، این شیوه را تا آخر حفظ کند. در بیت:

پدر نماز خود را
کمی بلند می‌خونه

مصراع اول به زبان معیار و مصراع دوم به زبان محاوره



بابا به مادر می‌گه:
شالی گل خوشبوئه
می‌خواد نماز بخونه
با اینکه کوچولوئه

مادر جواب می‌ده که:
شالی، گل و گلابه
چون که نماز بلد نیست
دل‌ام بر اش کبابه

(ص ۷)

و اشکالات وزنی نظیر آنچه در شعرهای قبلی بود و برشمردیم:

منم می‌خوام نذر کنم
که خوب بشه دادشی
بابا می‌گه: دخترم
الهی زنده باشی

(ص ۱۰)

که اینجا هم حرف ر در کلمه‌ی «نذر» خارج از وزن است. یکی دیگر از مشکلات این مجموعه شکل نوشتاری غلط شعرها است. شعرها به زبان محاوره یا گفتار سروده شده‌اند. اما در بعضی از جملات شیوه‌ی غلط نگارش باعث ایجاد مشکل در هنگام خواندن می‌شود. به عنوان مثال حرف ربط «و» که در محاوره به صورت «ا» تلفظ می‌شود در نگارش به دو شکل نوشته شده که هر دو اشتباه است و کودک را دچار مشکل می‌کند:

شالی حالا که روزه ست
درد اون می‌دونه
قدر یه چیکه آب رو
قدر نون و می‌دونه

(روزه گرفته شالی؛ ص ۸)

شکل صحیح نوشتاری بند فوق و ابیاتی نظیر آن به این صورت است:

شالی حالا که روزه است
درد اون می‌دونه
قدر یه چیکه آب
قدر نون می‌دونه

(«رو» که مخفف «را» است نیز در این بیت وزن را دچار مشکل کرده که باید حذف شود و به جای آن، مطابق شکل بالا، حرکت ضمه بیاید)

البته کتابها از آرایه‌های ادبی و تصویرهای خیال انگیز هم خالی نیستند. به عنوان مثال به این دو نمونه استعاره در ابیات زیر توجه کنید:

دختری رو می‌بینه
با لباسای پاره
یه گل‌فروش که چشم‌اش
پر شده از ستاره!

(کتاب روزه گرفته؛ ص ۸)

نمازشون تموم شد
مادر و شالی با هم
از خوشحالی تو چشم
هر دو نشستند شبنم!

(کتاب نماز می‌خونه... ص ۷)

جدا از اینکه به نظر می‌رسد ضرورت قافیه باعث انتخاب کلمات «ستاره» و «شبنم» شده است از آنجا که بقیه‌ی ابیات کتابها تنها عبارتهایی موزون و مقفی (نظم) و خالی از هر گونه تصویر شاعرانه‌اند، این دو نمونه در کلیت کتابها بی‌تناسب به نظر می‌رسند و چندان به دل نمی‌نشینند.

تصویرگری کتاب را «خواهران صحرائی» به عهده داشته‌اند که در این زمینه سنگ تمام گذاشته‌اند!

نیازی به توضیح نیست و هر خواننده‌ای که اندک آگاهی و شناختی درباره‌ی کتابهای کودک داشته باشد، با دیدن این تصاویر تأسف خواهد خورد. تصویرهایی که به اصطلاح کارتون‌ی و بازاری هستند و این روزها نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان در دک‌های های روزنامه فروشی، داروخانه‌ها و... مشاهده کرد. جای تأسف است که چاپ و انتشار کتابهایی با این نوع تصاویر - که سود خوبی را به جیب ناشران می‌ریزند- باعث شده است سطح سلیقه‌ی کودکان هم تنزل پیدا کرده و به خاطر شکل به ظاهر جذاب و رنگ و لعاب آن به سوی این گونه کتابها گرایش پیدا کنند.

در پایان باید گفت شاید در این روزگار به دست آوردن شهرت، محبوبیت و هویت ارزشمند در عرصه‌ی ادبیات کودک برای برخی از شاعران چندان دشوار نباشد. اما آنچه بیش از این اهمیت دارد، حفظ و نگهداری این هویت و محبوبیت است که این روزها برخی از شاعران به خاطر گرفتار شدن در ورطه‌ی سفارشی نویسی و کتابهای تجاری رفته رفته از آن دور می‌شوند. امیدواریم بعد از این از خانم رودابه حمزه‌ای شعرهای کودکانه و خیال انگیز، نظیر آنچه پیش از این از ایشان خوانده بودیم، بخوانیم و بشنویم.